



تقریرات درس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرس طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۲-۱۳۹۱

جلسه هشتادم؛ شنبه ۱۳۹۲/۱/۳۱

بعد از بحث مفصلی که درباره‌ی اراضی مفتوح العنوة ارائه کردیم، مناسب است احکام جمیع اقسام اراضی را نیز بیان کنیم، گرچه مرحوم شیخ این بحث را در کتاب البیع در بحث شرائط عوضین ذکر فرموده است به این مناسبت که عوضین باید متمول و ملک طلق باشد و نتیجه گرفته‌اند که پس اراضی مفتوح العنوة را چون ملک طلق نیست نمی‌توان فروخت. بعد این‌طور می‌فرماید: «و حیث جرى الکلام فی ذکر بعض أقسام الأرضین، فلا بأس بالإشارة إجمالاً إلى جمیع أقسام الأرضین و أحكامها»^۱ که وارد بحث اراضی می‌شوند. در کتب فقهی معمول فقهاء نیز در کتاب احیاء الموات مطرح کرده‌اند.

به هر حال این مبحث، مبحث مبهمی است و تأثیرات به سزائی در کیفیت تنظیم اجتماع، تقسیم اراضی بین افراد و مقدار بهره‌برداری آنان می‌تواند داشته باشد و به تعبیری چگونگی توزیع اولیه‌ی منابع تولید از منظر اسلام در این مبحث روشن می‌شود و اهمیت آن در زمان حاضر که حکومت اسلامی تشکیل شده و قوانین آن مطابق با موازین فقهی تنظیم شده بیشتر آشکار می‌شود، گرچه قبل از تشکیل حکومت اسلامی نیز بسیاری از قوانین مربوط به تملک اراضی مطابق فقه بوده ولی به هر حال با تشکیل حکومت، مسائل جدیدی پدید آمده که رسیدگی به آن حائز اهمیت است.

۱. کتاب المکاسب، ج ۴، ص ۱۲:

و حیث جرى الکلام فی ذکر بعض أقسام الأرضین، فلا بأس بالإشارة إجمالاً إلى جمیع أقسام الأرضین و أحكامها، فنقول و من الله الاستعانة: الأرض إما موات و إما عامرة، و کلٌّ منهما إما أن یكون كذلك أصلیةً أو عرض لها ذلك، فالأقسام أربعة لا خامس لها.

تقسیم چهارگانه‌ی اراضی

مرحوم شیخ رحمته در یک تقسیم بندی کلی می‌فرماید: زمین یا موات است یا عامره؛ و هر کدام یا بالاصالة است و یا بالعرض و در نتیجه چهار قسم می‌شود؛ زمین موات بالاصالة، زمین موات بالعرض، زمین عامره‌ی بالاصالة و زمین عامره‌ی بالعرض.

زمین موات بالاصالة

مرحوم شیخ ابتدا موات بالاصالة را مطرح کرده و می‌فرماید: مراد از موات بالاصالة آن زمین مواتی است که مسبوق به عمارت نبوده و هیچ روی آبادانی به خود ندیده است. چنین زمین‌هایی لا اشکال و لا خلاف در بین ما شیعیان که مال امام علیه السلام بوده و از انفال می‌باشد^۱ و اجماع بر آن از *الخلاف*^۲، *غنیة النزوع*^۳، *جامع المقاصد*^۴، *مسالك الافهام*^۵ حکایت شده است. ظاهر کلام عده‌ای نیز ادعای اجماع بر آن است^۶، ولی این

۱. کتاب *المکاسب*، ج ۴، ص ۱۲:

الأول: ما يكون مواتاً بالاصالة، بأن لم تكن مسبوقة بعمارة و لا إشکال و لا خلاف منّا فی كونها للإمام علیه السلام، و الإجماع علیه محکی عن الخلاف و الغنیة و جامع المقاصد و المسالك و ظاهر جماعة أخرى. و النصوص بذلك مستفیضة، بل قيل: إنها متواترة. و هی من الأنفال، نعم أبیح التصرف فيها بالإحیاء بلا عوض، و علیه یحمل ما فی النبوی: «موتان الأرض لله و لرسوله صلی الله علیه و آله»، ثم هی لكم منی أیها المسلمون». و نحوه الآخر: «عادى الأرض لله و لرسوله، ثم هی لكم منی».

۲. *الخلاف*، ج ۳، ص ۵۲۵:

مسألة ۳: الأرضون الموات للإمام خاصة، لا یملکها أحد بالاحیاء، إلا أن یأذن له الامام. و قال الشافعی: من أحيها ملكها، أذن له الإمام أو لم یأذن. و قال أبو حنیفة: لا یملک إلا یأذن. و هو قول مالک و هذا مثل ما قلناه، إلا أنه لا یحفظ عنهم أنهم قالوا: هی للإمام خاصة، بل الظاهر أنهم یقولون لا مالک لها.

دلینا إجماع الفرقة و أخبارهم و هی كثيرة و روى عن النبى صلی الله علیه و آله أنه قال: «لیس للمرء إلا ما طابت به نفس إمامه» و إنما تطیب نفسه إذا أذن فيه.

۳. *غنیة النزوع إلى علمی الأصول و الفروع*، ص ۲۹۳:

فصل فی إحياء الموات: قد بینا فیما مضى أن الموات من الأرض للإمام القائم مقام النبى صلی الله علیه و آله خاصة، و أنه من جملة الأنفال، یجوز له التصرف فيه بأنواع التصرف، و لا یجوز لأحد أن یتصرف فيه إلا یأذنه، و یدل على ذلك إجماع الطائفة، و یحتج على المخالف بما روه من قوله صلی الله علیه و آله: لیس لأحدکم إلا ما طابت به نفس إمامه.

۴. *جامع المقاصد فی شرح القواعد*، ج ۷، ص ۸:

الأول: الأراضی، و المیت منها یملک بالإحیاء، و نعنى بالمیت: ما خلا عن الاختصاص... و هو للإمام خاصة ...

[اقول] قوله: (و هو للإمام ۷ خاصة). بإجماعنا.

۵. *مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام*، ج ۱۲، ص ۳۹۱:

و كون الأرض الموات مطلقاً للإمام عندنا موضع وفاق، لقوله صلی الله علیه و آله: «لیس للمرء إلا ما طابت به نفس إمامه».

۶. *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، ج ۱، ص ۴۸۱:

اجماع یا لا خلاف کافی نیست چون اجماع مدرکی است و باید مدارک مسأله از جمله روایاتی که در این زمینه وجود دارد مورد بررسی قرار بگیرد.

اثرات تعلق موات به امام علیه السلام

قبل از این که این روایات را مورد بررسی قرار دهیم، این سؤال مطرح می شود که چه اثری بر این که موات را که هیچ ارزشی ندارد ملک امام علیه السلام بدانیم مترتب می شود؟

پاسخ این سؤال آن است که تمام احکام ملکیت بر آن مترتب می شود و در نتیجه کسی حق ندارد بدون اذن امام علیه السلام در آن تصرف کند و مقدار تصرف در آن هم باید به مقداری که اذن داده شده باشد. اگر این اذن برای همه حتی کافر حربی داده شده باشد، یک اثری دارد، اگر برای خصوص مسلمانان اذن داده شده باشد اثر دیگری دارد و اگر برای خصوص شیعه اذن داده شده باشد باز اثر دیگری دارد.

علاوه بر آن باید بینیم مدت زمان اذنی که داده شده چقدر است؟ آیا الی الابد جریان دارد یا این که در زمان غیبت، فقیهی که نیابت عامه از امام زمان علیه السلام دارد می تواند آن اذن را بردارد و اگر می تواند اذن را بردارد تا چه حد برای او میسر است؟

آیا بنا بر مبنای این که احیاء مملک است یا حق اولویت می آورد ولی فقیه می تواند حدودی را برای احیاء معین کند یا خیر و هر کس به هر اندازه ای احیاء کند مانعی ندارد و اگر ولی فقیه می تواند حدودی را معین کند آیا حتی در روایات هم بیان شده باشد این اختیار برای ولی فقیه وجود دارد؟

و الأرضون الموات، عندنا للإمام خاصة، لا يملكها أحد بالإحياء، إلا أن يأذن الإمام له.

✓ كفاية الأحكام، ج ۲، ص ۵۴۴:

الثانية: الموات منها: ما لا ينتفع به لعطلته على وجه يتعدّر الانتفاع به إلاً بعمل بحيث يعدّ مواتاً عرفاً. و الأرض الموات للإمام ۷، لا أعرف فيه خلافاً، و يدلّ عليه رواية أبي خالد الكابلي الصحيحة عند العلامة و الشهيد الثاني. فعند حضور الإمام علیه السلام لا يجوز التصرف فيها إلاً بإذنه.

✓ التنقيح الرائع لمختصر الشرائع، ج ۴، ص ۹۷:

الأرض غير المنتفع بها لعطلتها يقال لها: موات و موتان بفتح الميم و الواو ... و في الحديث أيضاً: موتان الأرض لله و رسوله، فمن أحيا منها شيئاً فهو له. و على ذلك إجماع المسلمين، و عند أصحابنا أن الموات من الأرضين للإمام و لا يجوز إحياءه إلا بإذنه، و مع اذنه يصير ملكاً للمأذون له و اذنه شرط.

✓ جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج ۳۸، ص ۱۰:

و أما أن الموات أصلاً أو عارضاً بعد أن باد أهله للإمام علیه السلام ف ما لا خلاف فيه، بل الإجماع محصلاً عليه، فضلاً عن المنقول في الخلاف و الغنية و جامع المقاصد و المسالك صريحاً، و ظاهراً في المبسوط و التذكرة و التنقيح و الكفاية على ما حكى عن بعضها عليه.

این‌ها مسائل کلان و مهمی است که نظام اسلامی و هر فردی می‌تواند با آن سرو کار داشته باشد.

آیا روایات مربوط به تعلق ارض موات به امام علیه السلام در حد استفاضه و تواتر است؟

مرحوم شیخ می‌فرماید «النصوص بذلك مستفيضة، بل قيل^۱ إنها متواترة» بعضی بر کلام شیخ اشکال کرده و گفته‌اند روایات مربوط به تعلق ارض موات به امام علیه السلام سه یا چهار روایت است، بنابراین ادعای استفاضه درست نیست.

شاید در نظر مستشکل محترم این باشد که گرچه عدد روایات اگر به سه یا بیشتر برسد به حد استفاضه می‌رسد، ولی این در صورتی است که راویان آن مشترک نباشند، در حالی که در این سه یا چهار روایت، احراز نمی‌شود راویانشان مستقل باشند.

به هر حال این بحث که آیا به حد استفاضه می‌رسد یا خیر، مهم نیست چراکه استفاضه از اقسام خبر واحد است؛ زیرا خبر واحد، قسیم خبر متواتر است و خبری که متواتر نباشد واحد است. بلکه اگر به حد استفاضه برسد، ظن بیشتری ایجاد می‌کند.

روایات مربوط به تعلق ارض موات به امام علیه السلام

روایاتی را که در مورد ارض موات آمده اگر با عنایت به لفظ «میتة» در نظر بگیریم، سه یا چهار روایت بیشتر نیست، ولی اگر روایاتی را که در مورد «کل ارض لا رب لها» را به آن ضمیمه کنیم تعداد روایات به شش می‌رسد و اگر روایات در مورد «ارض خربة» را نیز به آن اضافه کنیم، تعدادش بیشتر خواهد شد.

روایاتی که در آن لفظ «میتة» ذکر شده است عبارتند از:

۱. مرسله‌ی طویله‌ی حماد:

وَعَنْهُ [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ] عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ
بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ علیه السلام فِي حَدِيثٍ قَالَ: وَ لِلْإِمَامِ صَفْوُ الْمَالِ ... وَ لَهُ بَعْدَ
الْخُمْسِ الْأَنْفَالُ وَ الْأَنْفَالُ كُلُّ أَرْضٍ خَرَبَةٍ قَدْ بَادَ أَهْلُهَا وَ كُلُّ أَرْضٍ لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهَا

۱. همان، ص ۱۱:

مضافا إلى النصوص التي يمكن دعوى تواترها و فيها الدال على أنه من الأنفال فتدل عليه حيثئذ الآية بل في جملة من النصوص أن الأرض كلها للإمام علیه السلام و ذهب إليه بعض الرواة إلا أن التحقيق خلافه، كما حررنا ذلك في كتاب الخمس.

بَخِيلٌ وَلَا رِكَابٌ وَلَا كِنٌ صَالِحُوا صَلْحًا وَأَعْطُوا بِأَيْدِيهِمْ عَلَىٰ غَيْرِ قِتَالٍ وَلَهُ رُءُوسُ الْجِبَالِ وَبُطُونُ الْأُودِيَةِ وَالْأَجَامُ وَكُلُّ أَرْضٍ مَيْتَةٌ لَا رَبَّ لَهَا وَلَهُ صَوَافِي الْمُلُوكِ مَا كَانَ فِي أَيْدِيهِمْ مِنْ غَيْرِ وَجْهِ الْغَضَبِ ...^١

حماد بن عیسی از بعض اصحابنا از اما کاظم علیه السلام نقل می کند که فرمودند: برای امام است برگزیده و خالص از اموال ... و برای امام است بعد از خمس [علاوه بر خمس] انفال و انفال هر زمینی است که اهل آن نابود شده اند و هر ارضی که بر آن ایجا ف خیل و رکاب نشده باشد، بلکه اهلش صلح کرده اند و با دست خود و بدون قتال و خونریزی آن را مصالحه کردند. و برای امام علیه السلام است رؤوس جبال، بطون اودیه^٢ (فضای بین دو بلندی) [که می تواند مسلک سیل باشد] و جنگل ها و هر زمین مواتی که صاحبی ندارد و ...

٢. مرفوعه و مرسله ی احمد بن محمد:

وَعَنْهُ [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ] عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَ الْحَدِيثَ إِلَى أَنْ قَالَ: قَالَ: وَمَا كَانَ مِنْ فَتْحٍ لَمْ يُقَاتَلْ عَلَيْهِ وَ لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ إِلَّا أَنْ أَصْحَابِنَا يَأْتُونَهُ فَيَعَامِلُونَ عَلَيْهِ فَكَيْفَ مَا عَامَلَهُمْ عَلَيْهِ النَّصْفُ أَوْ الثُّلُثُ أَوْ الرَّبْعُ أَوْ مَا كَانَ يَسْنَهُمْ لَهُ خَاصَّةً وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ فِيهِ شَيْءٌ إِلَّا مَا أَعْطَاهُ هُوَ مِنْهُ وَ بُطُونُ الْأُودِيَةِ وَ رُءُوسُ الْجِبَالِ وَ الْمَوَاتُ كُلُّهَا هِيَ لَهُ وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ» أَنْ تُعْطِيَهُمْ مِنْهُ «قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ» وَ لَيْسَ هُوَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْقُرْبَى وَ مِيرَاثٍ مِنْ لَأ وَ ارِثَ لَهُ فَهُوَ لَهُ خَاصَّةً وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ «مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى» الْحَدِيثُ.^٣

٣. روایت داود بن فرقد:

وَ [مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودِ الْعِيَّاشِيِّ فِي تَفْسِيرِهِ] عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرَقْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي حَدِيثٍ قَالَ: قُلْتُ وَ مَا الْأَنْفَالُ؟ قَالَ بُطُونُ الْأُودِيَةِ وَ رُءُوسُ الْجِبَالِ وَ الْأَجَامُ وَ

١. وسائل الشیعة، ج ٩، کتاب الخمس، أبواب الانفال و ما یختص بالامام، باب ١، ح ٤، ص ٥٢٤ و الکافی، ج ١، ص ٥٤٠.

٢. کتاب العین، ج ٨، ص ٩٨.

الوادی کل مفرج بین جبال و آکام، و تلال یكون مسلکا لللیل أو منفذا، و الجمیع الأودیة، علی تقدیر فاعل و أفعلة، و إنما جاءت هذه العلة لاعتلال آخره، و كذلك ناد و أندیة و نجوی و أنجیة، و لم یسمع بمثله فی الصحیح.

٣. وسائل الشیعة، ج ٩، کتاب الخمس، أبواب الانفال و ما یختص بالامام، باب ١، ح ١٧، ص ٥٢٩ و تهذیب الاحکام، ج ٤، ص ١٢٦.

الْمَعَادِنُ وَ كُلُّ أَرْضٍ لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهَا بِخَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ وَ كُلُّ أَرْضٍ مَيْتَةٌ قَدْ جَلَا أَهْلُهَا وَ قَطَاعُ الْمُلُوكِ.^۱

این که گفته شده سه یا چهار روایت در مورد ارض میتة وجود دارد؛ به خاطر این روایت است که فرموده است: «كُلُّ أَرْضٍ مَيْتَةٌ قَدْ جَلَا أَهْلُهَا» که كأن این قید احترازی است، لذا مطلق میتة را شامل نمی‌شود.

۴. روایتی از رسول الله ﷺ:

وَ عَنْهُ ﷺ قَالَ: مَوْتَانُ الْأَرْضِ لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ فَمَنْ أَحْيَا مِنْهَا شَيْئًا فَهُوَ لَهُ.^۲

زمین‌های موات برای خدا و رسولش است، پس کسی چیزی از آن زمین‌ها را احیاء کند، آن زمین برای اوست.

این چهار روایت، روایاتی بود که در آن لفظ «میتة» وارد شده بود. دو روایت دیگر نیز می‌توانیم ذکر کنیم که در آن لفظ میتة وارد نشده، ولی «كُلُّ أَرْضٍ لَّا رَبَّ لَهَا» وارد شده است، مانند:

۵. موثقه‌ی اسحاق بن عمار:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فِي تَفْسِيرِهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ أَبِيَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْأَنْفَالِ؟ فَقَالَ: هِيَ الْفَرَى الَّتِي قَدْ خَرِبَتْ وَ أَنْجَلَى أَهْلُهَا فَهِيَ لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ مَا كَانَ لِلْمُلُوكِ فَهُوَ لِلْإِمَامِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْأَرْضِ الْخَرِبَةِ لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ وَ كُلُّ أَرْضٍ لَّا رَبَّ لَهَا وَ الْمَعَادِنُ مِنْهَا وَ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ مَوْلَى فَمَالُهُ مِنَ الْأَنْفَالِ.^۳

اسحاق بن عمار می‌گوید: از محضر امام صادق ﷺ درباره‌ی انفال سؤال کردم، فرمودند: آن قریه‌هایی که خراب شده و اهلس کوچ کرده‌اند، متعلق به خدا و رسولش است و آنچه متعلق به ملوک بوده، مال امام ﷺ است. و زمین‌های خرابه‌ای که ایجاف خیل و ریکاب بر آن نشده و هر زمینی که صاحب ندارد و معادن از زمین‌ها و اموال کسی که بمیرد و مولایی نداشته باشد همه از انفال است این روایت در تفسیر القمی وارد شده که اگر احراز کنیم صاحب وسائل نسخه‌ی قابل اعتمادی از تفسیر القمی داشته، می‌توانیم بگوییم روایت موثقه و قابل اعتماد است.

۱. همان، ج ۳۲، ص ۵۳۴ و تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۴۹.

۲. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۷، ص ۱۱۱ و عوالی اللئالی، ج ۳، ص ۴۸۰.

۳. وسائل الشیعة، ج ۹، کتاب الخمس، أبواب الانفال و ما یخص بالامام، باب ۱، ح ۲۰، ص ۵۳۱ و تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۵۴.

۶. روایت ابی بصیر:

وَ [مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ الْعِيَّاشِيُّ فِي تَفْسِيرِهِ] عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: لَنَا الْأَنْفَالُ قُلْتُ: وَمَا الْأَنْفَالُ؟ قَالَ: مِنْهَا الْمَعَادِنُ وَالْأَجَامُ وَكُلُّ أَرْضٍ لَنَا رَبٌّ لَهَا وَكُلُّ أَرْضٍ بَادَ أَهْلُهَا فَهُوَ لَنَا.^۱

ابی بصیر از امام باقر عليه السلام نقل می کند که فرمودند: انفال برای ماست. عرض کردم: انفال چیست؟ فرمودند: از آن جمله است معادن، جنگل ها و هر زمینی که صاحب ندارد و هر زمینی که اهلس کوچ کرده برای ماست.

این روایت در تفسیر العیاشی به صورت مرسله ذکر شده است.

روایاتی که در آن «ارض خربة» به کار رفته را نیز می توانیم به این روایات ضمیمه کنیم. البته لفظ «خربه» در بعضی روایات در کنار «أَرْضٌ مَيْتَةٌ» یا «كُلُّ أَرْضٍ لَنَا رَبٌّ لَهَا» ذکر شده و در بعضی روایات به نحو مطلق ذکر شده است.

در آن روایاتی که در کنار «أَرْضٌ مَيْتَةٌ» یا «كُلُّ أَرْضٍ لَنَا رَبٌّ لَهَا» ذکر شده، ممکن است معنای خاصی مراد باشد؛ یعنی ارضی که آباد بوده بعد خراب شده است، ولی آن جاهایی که مطلق ذکر شده می توانیم بگوییم اعم از خراب بالاصالة و خراب بالعرض است. بنابراین آن روایات که به ارض خربه در آن به نحو مطلق، نه در کنار ارض میتة وارد شده را ذکر می کنیم که عبارتست از:

۷. موثقه ی سماعة بن مهران:

وَ عَنْهُ [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ عَثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْأَنْفَالِ؟ فَقَالَ: كُلُّ أَرْضٍ خَرِبَتْ أَوْ شَيْءٌ يَكُونُ لِلْمَلُوكِ فَهُوَ خَالِصٌ لِلْإِمَامِ وَ لَيْسَ لِلنَّاسِ فِيهَا سَهْمٌ قَالَ وَ مِنْهَا الْبَحْرَيْنُ لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهَا بِخَيْلٍ وَ لَنَا رِكَابٌ.^۲

سماعة بن مهران می گوید از ایشان [امام عليه السلام] درباره ی انفال سؤال کردم فرمودند: هر زمین خرابی یا چیزی که برای ملوک است آن خالص برای امام عليه السلام است و مردم در آن سهمی

۱. همان، ح ۲۸، ص ۵۳۳ و تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۴۸.

۲. همان، ح ۸، ص ۵۲۶ و تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۳۳.

ندارند و فرمودند: سرزمین بحرین نیز که ایجاف خیل و رکاب در آن نشده از آن جمله است.

۸. روایت محمد بن مسلم:

وَ عَنْهُ [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ] عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ: إِنَّ الْأَنْفَالَ مَا كَانَ مِنْ أَرْضٍ لَمْ يَكُنْ فِيهَا هِرَاقَةٌ دَمٌ أَوْ قَوْمٌ صَوْلِحُوا وَ أُعْطُوا بِأَيْدِيهِمْ وَ مَا كَانَ مِنْ أَرْضٍ خَرِبَةٍ أَوْ بَطُونٍ أَوْ دِيَّةٍ فَهَذَا كُلُّهُ مِنَ الْفَيْءِ وَ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ فَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ لِلرَّسُولِ يَضَعُهُ حَيْثُ يُحِبُّ.^۱

محمد بن مسلم می گوید از امام صادق عليه السلام شنیدم که فرمودند: انفال آن زمین هایی است که در [فتح] آن خونی ریخته نشده یا قومی آن را مصالحه کرده و با دستان خود آن را اعطاء کرده اند و زمین های خرابه یا بطون اودیه همه از فیه و انفال است و انفال برای خدا و رسولش صلی الله علیه و آله است و آنچه برای خداست نیز برای رسول می باشد و آن را در هر کجا که دوست داشته باشد قرار می دهد.

۹. روایت دیگر محمد بن مسلم:

وَ عَنْهُ [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ] عَنْ سِنْدِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلَاءِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ الْفَيْءُ وَ الْأَنْفَالُ مَا كَانَ مِنْ أَرْضٍ لَمْ يَكُنْ فِيهَا هِرَاقَةُ الدِّمَاءِ وَ قَوْمٌ صَوْلِحُوا وَ أُعْطُوا بِأَيْدِيهِمْ وَ مَا كَانَ مِنْ أَرْضٍ خَرِبَةٍ أَوْ بَطُونٍ أَوْ دِيَّةٍ فَهُوَ كُلُّهُ مِنَ الْفَيْءِ فَهَذَا لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ فَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ لِرَسُولِهِ يَضَعُهُ حَيْثُ شَاءَ وَ هُوَ لِلْإِمَامِ بَعْدَ الرَّسُولِ وَ أَمَّا قَوْلُهُ «وَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أُوجِفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ» قَالَ: أَلَا تَرَى هُوَ هَذَا وَ أَمَّا قَوْلُهُ «مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى» فَهَذَا بِمَنْزِلَةِ الْمُغْنَمِ كَانَ أَبِي يَقُولُ ذَلِكَ وَ لَيْسَ لَنَا فِيهِ غَيْرُ سَهْمَيْنِ سَهْمِ الرَّسُولِ وَ سَهْمِ الْقُرْبَى ثُمَّ نَحْنُ شُرَكَاءُ النَّاسِ فِي مَا بَقِيَ.^۲

محمد بن مسلم می گوید از امام باقر عليه السلام شنیدم که فرمودند: فیه و انفال آن زمین هایی است که در [فتح] آن خونی ریخته نشده و زمین هایی که قومی آن را مصالحه کرده و با دستان

۱. همان، ح ۱۰ و تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۳۳.

۲. همان، ح ۱۲، ص ۵۲۷ و تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۳۴.

خود آن را اعطاء کرده‌اند و زمین‌های خرابه یا بطون اودیه همه از فیء است و این [فیء] برای خدا و رسولش ﷺ است و آنچه برای خداست نیز برای رسول می‌باشد و هر کجا که بخواهد قرار می‌دهد و آن بعد از رسول ﷺ برای امام است. و اقا قول خداوند متعال که «وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ» فرمودند: آیا نمی‌بینید آن همین است، اقا آیه‌ی شریفه‌ی «مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى»^۱ این به منزله‌ی غنائم است که پدرم آن را می‌فرمود و برای ما در آن غیر از سهمین که سهم رسول و سهم قریبی است نمی‌باشد در ما بقی آن ما شریک مردم هستیم.

۱۰. روایت زید الشحام:

و [مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ الْعِيَّاشِيُّ فِي تَفْسِيرِهِ] عَنْ أَبِي أُسَامَةَ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْأَنْفَالِ؟ فَقَالَ: هُوَ كُلُّ أَرْضٍ خَرِبَةٍ وَكُلُّ أَرْضٍ لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهَا بِخَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ.^۲

عیاشی در تفسیرش رسلاً از ابی اسامه زید الشحام نقل می‌کند که می‌گوید از خدمت امام صادق ﷺ درباره‌ی انفال سؤال کردم فرمودند: آن هر زمین خرابه و هر زمینی است که ایجاف خیل و ریکاب در آن نشده است و در روایت دیگری اضافه کرد که آن زمین را رسول الله ﷺ غلبه کرده است.

بیان سید خوئی رحمته الله علیه در عدم دلالت ارض خربه بر موات بالاصالة

همان‌طور که بیان کردیم اگر روایات «كُلُّ أَرْضٍ لَأ رَبِّ لَهَا» و «ارض خربة» را به روایات «أَرْضٍ مَيْتَةٍ» اضافه کنیم، تعداد روایات زیاد می‌شود.

ولی سید خوئی رحمته الله علیه اشکال کرده که ارض خربه به معنای موات بالاصالة نیست؛ لذا نمی‌تواند به عنوان روایات دال بر تعلق اراضی مواب بالاصالة به امام رحمته الله علیه باشد؛ چراکه «خربة» به زمینی اطلاق می‌شود که مسبوق به عمران بوده سپس خراب شده است و به بیابان‌هایی مانند کویر لوط، کویر نمک که هیچ وقت

۱. این‌که در آیه‌ی شریفه فرمود «مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى» و فرمودند «من القرى» معلوم می‌شود اموال منقول و غنائم را بیان می‌کند کما این‌که در این روایت نیز آن را به منزله‌ی مغنم تفسیر کرده است و شامل اراضی نمی‌شود. امیرخانی

۲. وسائل الشیعة، ج ۹، کتاب الخمس، أبواب الانفال و ما یختص بالامام، باب ۱، ح ۲۷، ص ۵۳۳ و تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۴۷.

روی عمران و آبادی به خود ندیده اطلاق نمی‌شود.^۱

نقد کلام سید خوئی

به نظر می‌رسد کلام سید خوئی رحمته تمام نیست چراکه با مراجعه به کتب لغت معلوم می‌شود که لفظ خراب بر ضد عمران اطلاق می‌شود و لزومی ندارد که مسبوق به عمارت بوده باشد. بله این مقدار را قبول داریم که زمین خراب بر زمینی اطلاق می‌شود که توقع محیة بودن را داشته باشد و الا اگر هیچ توقع آباد بودن نداشته باشد مانند قله‌ی کوه‌ها، خراب بر آن اطلاق نمی‌شود.

در عرف نیز وقتی گفته می‌شود فلان زمین خراب است؛ یعنی خیلی احتیاج به اصلاح دارد تا قابل استفاده باشد و نظیر کلمه موات است که حتی بر زمینی که هیچ وقت روی عمران به خود ندیده ولی قابلیت عمران دارد نیز اطلاق می‌شود و این طور نیست که فقط بر زمینی که مدتی محیة بوده و سپس مرده اطلاق شود.

بنابراین به نظر می‌رسد لفظ خراب با موات فرقی نمی‌کند و اگر سید خوئی رحمته قبول دارند که لفظ موات شامل موات بالاصالة می‌شود - با این که موات به معنای مردن بعد از حیاة است - لفظ خرابه نیز شامل آن به اعتبار این که قابلیت احیاء را دارد می‌شود.

تقریر متن: عبدالله امیرخانی

استخراج منابع و روایات: جواد احمدی

۱. مصباح الفقاهة، ج ۵، ص ۱۲۳:

فالأرض الموات كلها للإمام عليه السلام للإجماع المحصل والمنقول وعدم الخلاف بين الفقهاء، وللأخبار الكثيرة، وفي المتن أنها مستفيضة بل متواترة. وفيه أن أصل الحكم وإن كان مسلماً ومجموعاً عليه بين الفقهاء كما عرفت ولكن الأخبار الواردة فيها ليست مستفيضة فضلاً عن كونها متواترة وذلك لأن جملة منها واردة في الأرض الخربة التي باد عنها أهلها وبقيت خربة فهي أجنبية عن المقام، فإن كلامنا في الموات بالأصل لا ما يكون كك بانجلاء أهلها ولذا عنوانها في وسائل في باب الخمس بعنوان آخر فما هو موات بالأصل لا تطلق عليه الخربة، ورواية واحد واردة في خصوص الأرض الموات في باب احیاء الموات من وسائل فلا تحقق بها الاستفاضة والتواتر.